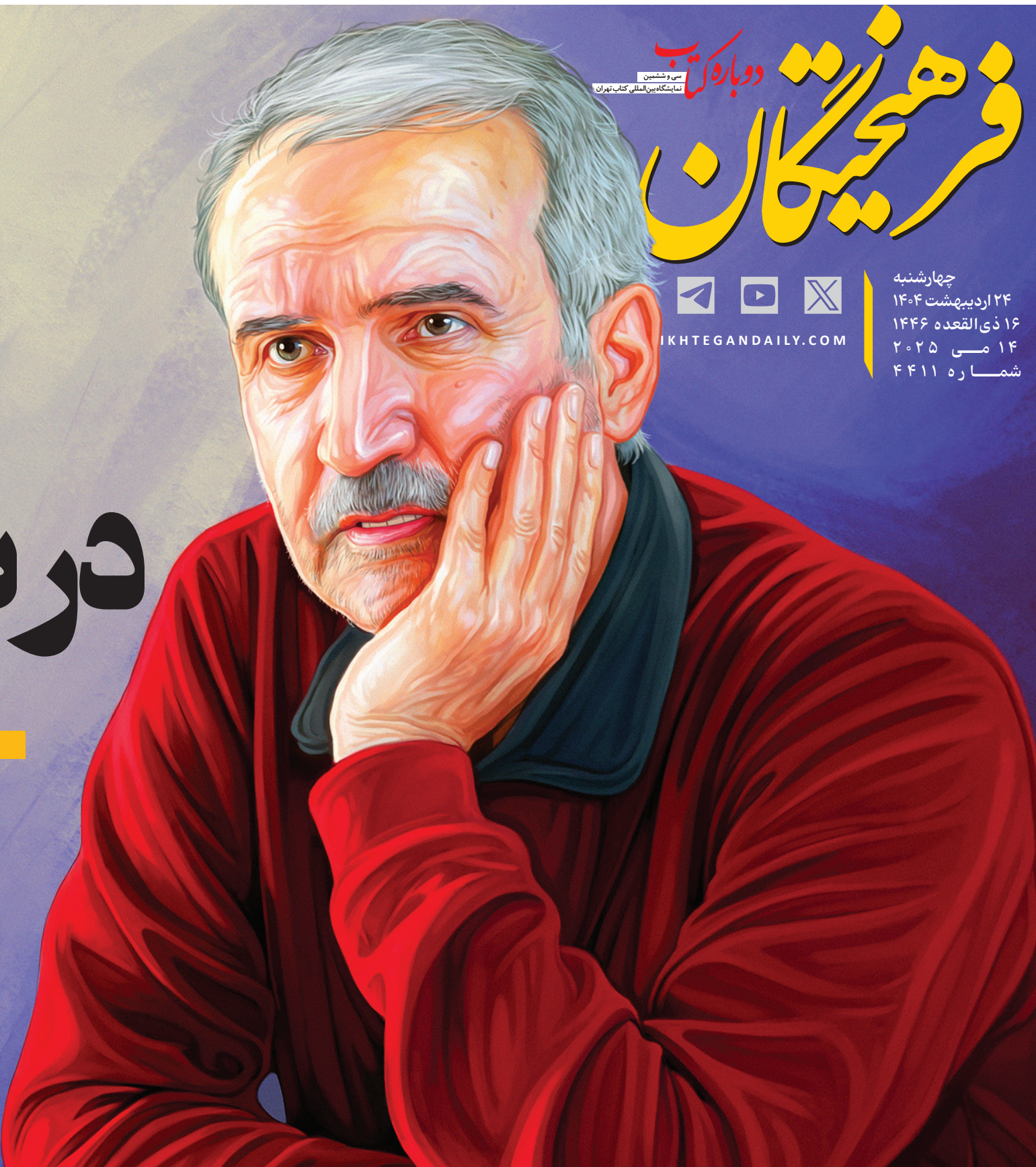




دربارهٔ رمان «قاسم» اثر جدید مرتضی سرهنگی

بالاخره یک کتاب در شأن سردار

■ حاج قاسم چهرهٔ یک ملت بود

به جوراب‌هایش نگاه کن

بررسی آثار مرتضی سرهنگی

نویسنده‌ای که ادبیات پایداری را غنی‌تر کرد

خاطراتی که خاک نشد

طراح: فرشید گنگان | آرش شرفی | فرشید گنگان

گفت‌وگوی کوتاه «فره‌یختگان» با مرتضی سرهنگی در راهروی نمایشگاه

حاج قاسم چهرهٔ یک ملت بود



محمدحسین سلطانی

فرهنگستان

چرا دروغ؟ کمتر موی سیاه در چهرهٔ آقا مرتضی سرهنگی می‌توانیم پیدا کنیم! اما لباس پوشیدنش و از همه مهم‌تر لبخندش هیچ تغییری نکرده، وقتی می‌خندد، همه صورتش می‌شود خنده. از اینطور آدم‌ها کمتر پیدا می‌شود، کمتر می‌شود دید آدم‌هایی را که طوری زندگی کرده‌اند که لبخندهایشان هیچ غلوی ندارد. یاد عکس‌ها و فیلم‌های مرتضی آوینی افتادم. او هم همین‌طور بود. چه در چهره‌اش و چه در قلمش با کسی تعارف نداشت، این ویژگی آدم‌های بااخلاص است. آدم‌هایی که مثل آینه هستند، در صورتشان می‌توانی خودت را ببینی و قضاوت کنی.

به آقا مرتضی نزدیک شدم که سلامی بکنم، به سین سلام نرسیده بودم که تمام صورتش دوباره شد خنده و دستش را دراز کرد. گفتم می‌خواهم چند سؤال ازتان بپرسم ولی نمی‌خواهم اذیتتان کنم، سؤال‌هایم کوتاه است و شما هم کوتاه پاسخ بدهید. می‌گوید باشد و سؤال‌ها را می‌پرسم: «تقریباً ۴۰ سال شده شما در عرصه فرهنگ روزگار گذرانده‌اید. یک چیزی که من از رضا امیرخانی و اکبر نبوی درباره شما شنیدم، این بود که وجه معلمی شما را از باقی آدم‌های این حوزه متفاوت کرده، به ما از این ۴۰

سال بگویید و این چهره.»

می‌گوید: «بعد از جنگ، نوشتن درباره آن یک سنتی است در همه دنیا. من اگر می‌خواستم به تنهایی درباره جنگ بنویسم می‌شد دویا نهایتاً سه کتاب اما وقتی می‌نشستم در حوزه هنری و با بچه‌های دیگری که بودند و مستعد هم بودند، کنار هم‌دیگر قرار می‌گرفتم، هم‌دیگر را قلمه می‌زدیم و رشد اتفاق می‌افتاد. که این موضوع هم رخ داد. البته هنوز هم جای کار دارد. این جنگ، جنگ روایت است.»

«اما واقعیتش را بخواهید بعضی از ماها احساس می‌کنیم دیگر آن قلم‌ها و آن منحصر به فرد بودن‌های در کلمات نسلی که شما بودید، دیگر اتفاق نیفتاده و انگار دیگر آن روایت‌ها را نمی‌بینیم، قصه‌هایی که خواندنی باشد و بشود شبیه به کتاب‌های مرتضی سرهنگی، انگار آن نویسنده‌ها کمرنگ شده.»

«ببینید من اینطور فکر نمی‌کنم.»

«شما هنوز قلم‌های خوب را می‌بینید؟»

«بله! بله! حداقل... حداقل فکر می‌کنم سالی ۱۶۰ تا کتاب خوب در این حوزه را می‌خوانم. کتاب‌های جدیدی که می‌آید و می‌خوانم و امضا می‌کنم و تأییدشان می‌کنم و چاپ می‌شوند. اگر خوب نبودند که تأییدشان نمی‌کردم! ببینید من در روزنامه تربیت شدم، اگر خبری مورد تأییدم نباشد یا اگر مطلبی مورد تأیید نباشد به چاپ نمی‌فرستم.»

«و تربیت نیرو کردید در همان فضا.»

«آفرین! البته زحمت خودشان بوده، یک چراغی روشن شده و همه ما جمع شدیم زیر آن چراغ. حالا هر کسی بیشتر اجرش را می‌برد.»

«راستی چرا رفیقید حاج قاسم؟ چرا نامش شد قاسم؟»

«چهره حاج قاسم سیمایی دارد که از همین ملت است و در میان آن‌هاست، انگار که چهره او چهره این ملت است.»



قاسم؛ روایت ژنرال از ژنرال

حاتم ابتهاسم

نویسنده و فعال فرهنگی

وقتی خبر ترور و شهادت حاج قاسم سلیمانی پیچید، آوار مصیبت‌طوری روی سر همه خراب شد که شاید کمتر کسی فکرش سمت دیگری جز سوگواری و انتقام می‌رفت. اما در همان ساعات ابتدایی، تصمیمی مهم برای ماندگار کردن نام و راه او گرفته شد. تصمیمی که شاید در حافظه شفاهی تاریخ معاصر ما کمتر تکرار شده باشد: «کتاب حاج قاسم را باید مرتضی سرهنگی بنویسد.» دلیل این انتخاب روشن بود؛ روایت زندگی یک فرمانده بزرگ باید به قلم کسی باشد که در ادبیات مقاومت، ژنرال است.

سرهنگ روایت‌ها

مرتضی سرهنگی در همان سال‌های جنگ، شانه به شانه هدایت‌الله بهبودی پایه‌های تاریخ‌نگاری شفاهی جنگ را بنا نهاد. از دهه ۶۰ تا امروز، نسل‌های مختلف نویسنده و روزنامه‌نگار از مکتب او برخاسته‌اند. نشر روزنامه نگارانه، صادقانه و موجز، دقت در ثبت روایت‌ها و وفاداری به راویان، از ویژگی‌های سبک اوست. او خود سال‌هاست به عنوان الگو و استاد این حوزه شناخته می‌شود، اما کتاب «قاسم» فقط یک اثر دیگر در کارنامه او نیست، بلکه الگویی روایی و تلاشی تمام‌قد برای بازنمایی یک فرمانده شهید بلندمرتبه و والا مقام است.

خانه‌ای که مرکز تحقیق شد

یک روز بعد از شهادت، خانه حاج قاسم علاوه بر خانه صاحبان عزا، صحنه تولید تاریخ شفاهی شد. محمدعلی آقامیرزایی، نشست پشت دوربین و در مکانی نزدیک منزل مسکونی حاج قاسم شروع به گفت‌وگو با تمامی افرادی کرد که به دیدار خانواده شهید می‌آمدند؛ از سران لشکری و کشوری گرفته تا دوستان قدیمی و هم‌زمان. کار در همان‌جا متوقف نشد. تیم پژوهش به راهبری مرتضی سرهنگی به روستای قنات‌الملک، زادگاه پدری و مادری حاج قاسم رفت و در دل خاطرات روستاییان و اقوام، ردپای کودکی و جوانی او را جست‌وجو کرد و به تاریخ آن روستا نقب زد. گفت‌وگوهای عمیق، سفرهای متعدد، جمع‌آوری اسناد و تصاویرها و بازخوانی همه کتاب‌هایی که تا آن روز در باره حاج قاسم نوشته شده بود، بخشی از مسیر تدوین این کتاب است.

پژوهش به مثابه مقاومت

در فضای پرشتاب تولید کتاب‌های خاطرات دفاع مقدس، گاهی جای خالی پژوهش احساس می‌شود. اما در این پروژه، پژوهش نه تنها مقدم بر نگارش بود، بلکه اصل و اساس آن را تشکیل داد. بیش از آن که نویسنده در پی نوشتن باشد، در پی درک و کشف بود. گویی هر فصل از کتاب «قاسم» نه فقط روایت یک اتفاق که نتیجه یک جست‌وجوی عمیق است؛ درگیری بین چه گفتن و چگونه گفتن.

یکی از منابع الهام این کتاب، کتاب «سرباز قاسم سلیمانی» نوشته مصطفی رحیمی بود. شیوه نظم‌بخشی و چینش رویدادها در آن کتاب، به نوعی در «قاسم» ادامه یافته و ارتقا یافته است. به بیان دیگر، سرهنگی نه تنها از منابع تاریخی بهره برده، بلکه از سبک‌های روایت نیز آموخته و ترکیب تازه‌ای ساخته است.

سدهای روایت

در ادبیات پایداری سه مسیر اصلی وجود دارد: روایت مستند، روایت دراماتیک و یک مسیر سوم کمتر شناخته‌شده. مسیر نخست بر حقیقت‌گویی و وفاداری کامل به واقعیت استوار است و خود را پاسخگوی تاریخ و حقیقت می‌داند. مسیر دوم با دراماتیزه کردن روایت‌ها، جذب مخاطب عام را هدف می‌گیرد؛ گاه با کم‌دقتی یا حتی افزودن عناصر داستانی. اما مسیر سوم که شاید دشوارترین و شریف‌ترین راه باشد، در دل واقعیت می‌گردد و عناصر دراماتیک را از خود حقیقت استخراج می‌کند. به جای آن‌که به روایت چیزی بیفزاید، در ساختار، چینش و زبان آن چنان هنرمندانه کار می‌کند که هم مستند باشد و هم جذاب.

کتاب «قاسم» نماینده تمام‌قد این راه‌سوم است. روایتی از دل واقعیت که با نثری صیقل خورده، زاویه دید اول‌شخص حاج قاسم و ترکیب ظریفی از روند تاریخی، عواطف انسانی و روایت حماسی، مخاطب را درگیر می‌کند.

از ولادت تا شهادت؛ به زبان حاج قاسم

از ویژگی‌های این کتاب، انتخاب زاویه دید است. داستان زندگی حاج قاسم، از بدو تولد تا لحظه شهادت، از زبان خودش روایت شده است. این انتخاب هم امکان همدلی بیشتر را برای مخاطب فراهم کرده و هم انسجام بیانی بیشتری به متن داده است. وقتی روایت از زبان خود قهرمان نقل می‌شود، خواننده احساس نمی‌کند ناظر بیرونی راوی اوست، بلکه خود در کنار شخصیت حرکت می‌کند، با او نفس می‌کشد، تصمیم می‌گیرد و در نهایت با او شهید می‌شود.

کتاب دوم، ازل کتاب اول

پژوهش‌های عمیق این پروژه تنها به یک کتاب ختم نشد. کتاب «نامزد گلوله‌ها» به‌عنوان اثر جانبی اما مستقل، بر وجه تحقیقاتی تمرکز کرده و یافته‌هایی را روایت می‌کند که به دلایل ساختاری در کتاب اصلی نیامده‌اند. درواقع، این کتاب نشان‌دهنده وسعت و ژرفای پژوهشی است که پشت‌اثر اصلی بوده و گواهی بر این است که روایت درست، به سرمایه‌گذاری عظیمی نیاز دارد؛ هم در وقت، هم در انرژی و هم در تعهد.

در آخر

«قاسم» فقط کتابی درباره یک فرمانده شهید نیست. کتابی است درباره روش درست نوشتن، درباره چگونگی روایت‌کردن تاریخ، درباره زبان، درباره زمان و درباره حقیقت. این کتاب، همان‌قدر که درباره قاسم است، درباره مرتضی سرهنگی هم هست. درباره مکتبی که سرهنگی به آن جان داده و حالا با هر کتاب تازاش، دوباره آن را زنده می‌کند. کتابی که البته به اتمام و اشراف مرتضی سرهنگی است، اما نقش پژوهشی و نگارشی محمدعلی آقامیرزایی و خانم محبوبه عزیزی به عنوان همراه و دستیار در آن جدی و اثربخش است و چه اینکه سرهنگی شرط نگارش کتاب را همراهی این دو عزیز دانسته است. اگر در آینده خواسته باشیم بدانیم چگونه می‌توان روایت واقعی، دقیق، جذاب و باورپذیر از زندگی یک قهرمان معاصر نوشت، «قاسم» یکی از پاسخ‌ها خواهد بود. پاسخ کسی که روایت را نه صرفاً برای خواندن، بلکه برای زنده نگه داشتن انتخاب کرده است.